

ازین که معصیت کرده چشم طاعه ناپسند چو بپای
 دسی من پیراهن رحمت فرستم تا بر چشم معصیت آفتی
 تادوشن شود زیرا که مرا پیراهن پوشش نبود و تودوست
 منی بر انگاه یوسف علیه السلام برادرانرا بخواند و تمام
 شان اسپ و براف و نفران و خادمان و کنیزکان اعلیٰ داد
 و هزار بار گندم و جو بداد و چندین هزار دست طاعه
 بناد تا بجم اهل کنعان قسمت کنند از برای شکر آنرا که
 پندیا باز یافت و هزار خروار قاش و غیره هدیه از حقه
 خواهران جدا جدا فرستاد و از آن خاله نیز عمار فرستاد
 و چندین شش و چندین غلامان حقه خدمه که اورا بمهر بند
 پس حاجبان و علما را پیا ملند و چند روز در کنعان بود
 و هر اهل بیت را برگزیدند و بمهر آمدند و یوسف علیه السلام
 پیش ملک دین دقت و حال خویش بگفت و ملک بسیار
 پرگشته بود و کارها یوسف سپرده بود گفت یا ملک اینک
 پدر و برادران و اهل بیت انجا خواهم آورد تا مرا قوی

پیدا

پیدا شود و نیز کنعان را باشد بر ملک گفت هر چند که ترا
 مال باید از خزینه بداد و درین کار صرف کن بر یوسف علیه السلام
 خلعتهای بسیار فرمود و نهاد و چشم در راه و منتظر بود که
 ایشان بنزدیک رسیدند بر یوسف علیه السلام حاجبان
 ملک را و جمل سرفصل برداشت و روی از مصر بفرمود نهاد
 ناد و منزل آمد و انگاه پنج هزار غلامان خاصه وی بودند
 هم چو و قبه بر سر یوسف داشتند و یوسف علیه السلام
 حکم تا مصر الیایا را شدند و ملک دین یوسف را گفته بود
 که از اسپ فرو و میا اگر چه پندیر دل است بر یوسف علیه السلام
 مخیر بود که اگر فرو می آیم ملک میرنجد و اگر فرو می آیم غایت
 بی ادبیت و حق پند بندگ است بر اندین سخن بود که بر
 خواست و بنماز مشغول شد که در سجود بخواب رفت و خواب
 دید که فرمان مخلوق میر بود هر آینه فرمان وی کند که مخلوق
 این بود و عفو نکند یوسف علیه السلام دانست نمودار
 آن که از خداست که درین حکمت است و سبب آن بود که ملک